نقد انتساب عدم تواتر قرائات به زمخشری

- الف) بیان زمخشری ذیل آیه «و ما هو علی الغیب بظنین»
- ب) قول زمخشری ذیل آیه «حتی یطهرن»

الف) بیان زمخشری ذیل آیه «و ما هو علی الغیب بظنین»

نکته دوم؛ من دیروز تفحص کردم و از زمخشری مطلب خوبی پیدا کردم. آدم که بعضی از چیزها را پیدا می‌کند باعث خوشحالی می‌شود. در کشاف بیانی دارند. معروف است که ایشان در اینها خدشه می‌کند اما عبارت او را ببینید؛ به قرائت «وَما هُوَ عَلَى الْغَيْبِ ـ بِضَنِينٍ ـ بظنین» رسیده. در مصحف با ضاد است. اما دو قرائت آن آمده است. در اینجا خیلی از حرفها هست. در صفحه قرائت هم اینجا را گذاشته‌ام. مراجعه کنید. تا جایی که ممکن بود از قدیمی‌ترین کتابها اقوالی که در «ضنین/ظنین» آمده را آورده‌ام. منظور من فعلاً حرف زمخشری است. می‌گوید:

> وقرئ: بضنين، من الضنّ وهو البخل أى: لا يبخل بالوحي فيزوى بعضه غير مبلغه، أو يسأل تعليمه فلا يعلمه، وهو في مصحف عبد الله بالظاء، وفي مصحف أبىّ بالضاد. وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ بهما[1]

«وقرئ: بضنين، من الضنّ وهو البخل أى: لا يبخل بالوحي»؛ او به وحیی که بر او نازل می‌شود بخل نمی‌کند.**«فيزوى بعضه غير مبلغه»**؛ تا برخی از آنها را درز بگیرد. این جور کاری نمی‌کند. این معنای اول است.«أو يسأل تعليمه فلا يعلمه»؛ یا اینکه به حضرت می‌گویند که به ما تعلیم دهید، اما حضرت بخل کنند. این معنای اول است.

«وهو في مصحف عبد الله بالظاء»؛ اینجا نکته‌ای دارد. کتاب معروف المصاحف برای ابن ابی داوود است. ابن ابی داوود پسر صاحب سنن است. کتاب او هم معروف است و اهل‌سنت هم با او درگیری ندارند. ولی روایاتی دارد که زمینه سوء استفاده دیگران را دارد و باید مدام از آن بحث کنند. ای باید سند آن را تضعیف کنند و ای ... . ولی در اصل کتاب مشکلی ندارند. از علماء معتبر آنها است. پسر ابن داوود است. در المصاحف ابن ابی داوود هیچ مشکلی ندارند. الآن هم در الشاملة بعنوان یک کتاب قفل شده معتبر موجود است. آنها هر کتابی که قبول نداشته باشند را نمی‌آورند. این کتاب در آن جا هست. از این ناحیه مشکلی نیست. در المصاحف، ابن ابی داوود با سندی که واسطه کمی دارد، نقل می‌کند حجاج آمد و مصحف را گرفت و ایزده مورد از آن را تغییر داد. هر کسی این را بخواند می‌گوید ای وای حجاج مصحف را تغییر داد؟! حجاج مصحف را تغییر نداد، مصحف عثمانی که بود، مصاحف عبدالله که به دستش می‌آمد، ایزده مورد از آن را تغییر داد. این یکی از آنها است. اتفاقا ایزده مورد را در المصاحف ذکر می‌کند. می‌گوید:

> حدثنا عبد الله حدثنا أبو حاتم السجستاني، حدثنا عباد بن صهيب، عن عوف بن أبي جميلة، أن الحجاج بن يوسف غير في مصحف عثمان أحد عشر حرفا قال: .... وكانت في إذا الشمس كورت (وما هو على الغيب بظنين) فغيروها {بضنين}
>
> [التكوير: ٢٤] "**[2]**

ببینید الآن زمخشری می‌گوید. مصاحفی که او می‌دید که «ظ» بود را به‌صورت مصاحفی که ان‌اس‌خ عثمان نوشته بود یعنی به «ض» تغییر می‌داد. لذا در مصاحف عثمانی همه به «ض» بود. او مصاحفی که به «ظ» بود را تغییر داد. در این موارد این کار را کرده. بحث تغییر دادن توسط حجاج بحث مفصلی است. من اشاره می‌کنم که بذر آن در ذهن شریفتان کاشته شود که چنین بذرهایی داریم.

«وفي مصحف أبيّ بالضاد»؛ دو مصحف را می‌گوید. می‌گوید عبد الله بن مسعود به «ظ» نوشته و ابی به «ض» نوشته است. من عبارت کشاف زمخشری را می‌خوانم. حال بعد نگویید زمخشری انکار کرده است.

«وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ بهما»؛ این عبارت از کشاف قیمتی نیست؟! بعد شروع می‌کنند مانند حرف آقای شعرانی را می‌زنند که بخشی از آن خیلی درست است و حرف پخته‌ای هست که نمی‌شود که یک کتاب بیایید و اختلاف نشود. باید آن را بررسی بکنیم و بخش خوب و پخته آن را بگیریم و آن جایی که از آن خروجی می‌گیرند که از استدلالی که کرده‌اند واسع است را قبول نکنیم. الآن ایشان هم همین کار را می‌کند. می‌گوید بعضی‌ها می‌گوید «ض» با «ظ» نزدیک هم هستند. چه فرقی می‌کنند. نزدیک هم بوده‌اند و شبیه به هم نیز نوشته می شده، چون الف «ظ» وقتی نوشته می‌شود مقداری کج می‌شود شبیه به «ض» می‌شود. پس اصل آن همان «و ما هو على الغيب بظنين» است؛ یعنی در نبوت و رسالتش متهم نیست. نه اینکه بخیل نیست. اینجا که جای بخل نیست. عده‌ای اینطور گفته‌اند که اینجا جای بخل نیست بلکه «ظنین» درست است. خب پس چرا با «ض» آمده؟ می‌گویند که اشتباه کرده‌اند. «ظ» بوده اما الف آن طوری گذاشته شده که آن را دندانه «ض» دیده اند.

شاگرد: ...

استاد: زمخشری این را نمی‌گوید. زمخشری می‌خواهد این را رد کند. شروع می‌کند و می‌گوید اینها چه حرف‌هایی است؟! خیلی مطالب درستی می آورد. می‌گوید عرب به‌وضوح «ض» و «ظ» را تشخیص می‌دهد. همه آنها عرب بودند و فرق بین اینها را می‌فهمند. زمخشری می‌گوید به همین سادگی می‌گویید الف «ظ» را کج خواندند؟! در دو-سه سطر توضیح می‌دهد. می‌گوید حضرت هر دو را می‌خواندند و برای متقن به عربی کاملاً واضح است که این دو تفاوت دارد. لذا این حرف چرتی است. بعد می‌گوید:

> ولو استوى الحرفان لما ثبتت في هذه الكلمة قراءتان اثنتان واختلاف بين جبلين من جبال العلم والقراءة، ولما اختلف المعنى والاشتقاق والتركيب**[3]**

«ولو استوى الحرفان»؛ اگر «ض» و «ظ» در تلفظ به هم نزدیک بودند و مسامحه عرفی در آن می‌شد «لما ثبتت في هذه الكلمة قراءتان اثنتان واختلاف بين جبلين من جبال العلم والقراءة»؛ ممکن است کلمه «جبل» باشد. جبلین من جبال العلم و القرائه. جبال یعنی نسل بعد از نسل. واقعاً حرف درستی است. می‌گوید به صرف اینکه این دو حرف به هم نزدیک باشد، نزد

کسانی که متخصص فن هستند این دم و دستگاه برپا می‌شود؟! کسانی که متخصص فن هستند و کاملاً فرق بین «ض» و «ظ» را می‌فهمند، بعد ما بگوییم همینطوری پیش آمده است. می‌گویند که ممکن نیست.

«**ولما اختلف المعنى والاشتقاق والتركيب**»؛ می‌گوید معنا فرق دارد. به اصطلاح لغوی می‌گوییم واج ((fonemlست. واج این بود که وقتی تغییری می‌کرد معنا تغییری می‌کرد. وقتی عرب می‌گوید «ظنین» و «ضنین»، دو معنا می‌فهمد. خدا رحمت کند آن آقا می‌گفت من به محل عرب ها رفتم که همه مغازه دارها عرب بودند، می‌خواست بگوید که من انجیر می‌خواهم، تا گفت که من تین می‌خواهم چشم های مغازه دار گرد شد. گفت در مغازه من گل می‌خواهد؟! و گل را می خواهد چه کند؟! یعنی نزد آنها این قدر تفاوت می‌کند. ما تین می‌گوییم اما او چطور گفته بود که با اینکه در مغازه انجیر می‌فروخت ولی ذهنش اصلاً سراغ انجیر نرفته بود. می‌گفت طین می‌خواهی چه کار کنی؟! فهمیدم ذهن او سراغ گل رفته بود.

زمخشری هم می‌گوید این شوخی نیست. معنا و اشتقاق و همه چیز اینها دو تا است. در زبان عربی دو واج متباین هستند. حضرت هم هر دو را می‌خواندند. یعنی حضرت بین آن دو فرقی نمی گذاشتند؟! مفصل ترین کسانی که بین اینها فرق می‌گذاشتند أعلام قرائت بودند.

دیروز که من این را از مثل زمخشری دیدم سند خیلی خوبی شد؛ یعنی او نمی‌گوید که این ها ثابت نیست و تنها یکی است و باید احتیاط کنیم؛ عبارتی که ما آن را پیدا نکردیم و تنها در حدائق بود. لذا این در کشاف بود.

---

[1] الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل ج۴ص۷۱۳

[2]المصاحف لابن أبي داود (ص: ۱۵۷)

[3]الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل ج۴ص۷۱۳

ب) قول زمخشری ذیل آیه «حتی یطهرن»

مورد دیگر هم در جلد یکم کشاف، صفحه ۲۶۵ است.

> حتى يتطهرن. ويطهرن بالتخفيف. والتطهر: الاغتسال. والطهر: انقطاع دم الحيض. وكلتاالقراءتين مما يجب العمل به[1]

یعنی فضای بحث او فضای وجوب عمل به آن‌ها است. یعنی قرائتی مقبول است.

این‌ها شواهد بر چیست؟ بر این‌که اگر در یک جا به قرائتی اشکال کرد، به این معنا نیست که اصل تعدد نزول و تواتر را اشکال می‌کند. بلکه در اینجا او با این شخص قرائت مشکل دارد. این هم یک شاهدی از ایشان است.

شاگرد: به ذهنم می‌آید به‌خاطر حرف سید نعمت الله و فیض کاشانی در روایت حرف واحد، دو بحث با هم خلط می‌شود که مرتب خودش را نشان می‌دهد. یک بحث این است که تواتر داریم یا نه، یک بحث این است که حرف واحد است یا نه. یعنی ممکن است کسی مخالف تواتر باشد اما قائل به تعدد قرائات باشد.

استاد: بله، من عنوانی نزدیک به فرمایش شما دارم. اشکال در تواتر قرائات به‌معنای انکار اصل تعدد نزول قرائات نیست. این‌ها نکات خیلی مهمی است. یک دفعه در فضای بحث می‌بینید که این دقائق با هم مخلوط می‌شود.

تشیع صاحب شرح کافیه

نکته بعدی در عبارت جناب رضی است. اگر مقدمه محقق را ببینید...؛ من عرض کردم هر کجا رضی در کتاب اسم امیرالمؤمنین علیه‌السلام را می‌برند، رضی الله عنه می‌آورد. کرّم الله وجهه می‌آورد. حتی اسم عمر را که می‌آورد رضی الله عنه می‌آورد. گویا یک چیزی است که از مثل رضی ممکن نیست. عرض کردم ظاهرش این است که چندین فاصله زمانی طولانی، کتاب ایشان اساساً توسط اهل‌سنت استنساخ می شده. چرا این را عرض می‌کنم؟ ولو محقق کتاب می‌گوید او خودش شیعی است اما رضی الله عنه می‌گوید. یعنی محقق رضی الله عنه را به خود شیخ رضی نسبت می‌دهد. البته ایشان سید هم هستند. من می‌خواستم با سید معروف اشتباه نشود.

شاگرد: به اسم شیخ معروف است.

استاد: در صفحه‌ای که در شرح حال ایشان گذاشته‌ام ... .

علی ای حال اولی که ایشان شروع کردهاند کار را تمام کردهاند. ولو محقق کتاب میگوید منظور از مشهد غوری، مدینه است. خب وقتی ایشان شیعه هستند چرا به مدینه بگویند مشهد غوری؟! او میگوید ارجح نزد من این است که در مدینه ساکن بوده. ایشان میگویند هر چه که کتاب من خوبی دارد از صاحب مشهد غوری است؛ صلوات الله علی مشرفها. آن جا که صلوات الله میگوید عبارت خودش است. بقیه آن معلوم نیست. چقدر هم شواهد میآورد. سر تا پای کتاب پر از شواهد از نهجالبلاغه است. آن جایی که ایشان از شقشقیه شاهد آوردهاند، محقق میگوید «کان هذه العباره فی بعض خطب علی علیهالسلام»!

شاگرد: محقق سنی است؟

استاد: بله. ایشان خیلی زیاد از نهجالبلاغه شاهد میآورد. یا در آن جایی که میگوید «اصطفی المرتضی المصطفی[2]»؛ شاید ایشان سه بار میگویند. ایشان میگوید آن جایی که معنا معلوم است مشکلی ندارد؛ برگزید مرتضی مصطفی؛ کدام مفعول است؟ مفعول مقدم شده. محقق میگوید معلوم است که شیعه است و الا سنی که اینطور نمیگوید.

در انتساب قول عدم تواتر جمیع قرائات به شیخ رضی

غیر از مقامات و بزرگواری ایشان آن چه که میخواهم در کتاب ایشان عرض کنم این است: در جلد دوم، صفحه دون و هشت؛ میفرمایند:

> ولما تقرّر أن الاتباع هو الوجه مع الشرائط المذكورة ، وكان أكثر القراء على النصب في قوله تعالى: (وَلَا تُخْزُنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ)، تكلّف جار الله، لئلا تكون قراءة الأكثر محمولة على وجه غير مختار ، فقال : «امرأتك» بالرفع ، بدل من «أحد» وبالنصب مستثنى من قوله تعالى : (فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ) لا من قوله «وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ»، فاعترض عليه المصنف، بلزوم تناقض القراءتين ، إذن ، ولا يجوز تناقض القراءات ، لأنها كلها قرآن ، ولا تناقض في القرآن ، قال ، وبيان التناقض أن الاستثناء من «أسر» يقتضي كونها غير مسرى بها ، والاستثناء من (لَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ) ، يقتضي كونها مسرى بها **[3]**

«ولما تقرّر أن الاتباع هو الوجه مع الشرائط المذكورة ، وكان أكثر القراء على النصب في قوله تعالى: (وَلَا تُخْزُنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ)، تكلّف جار الله، لئلا تكون قراءة الأكثر محمولة على وجه غير مختار»؛ یعنی به نحو شذوذ نباشد. این تکلف میشود.

«فاعترض عليه المصنف»؛ ابن حاجب از تکلف زمخشری جواب داده؛ جواب او روی مبنای معروف است.**«بلزوم تناقض القراءتين، إذن، ولا يجوز تناقض القراءات، لأنها كلها قرآن، ولا تناقض في القرآن**»؛ رضی این را نقل میکند. خب در اینجا خیلی مناسب بود که رضی جواب بدهند لانسلم تواتر القرائات، پس یکی از آنها حجت است. اینکه مانعی ندارد. اما به جای اینکه آن جواب را بدهند، دو قرائت را طوری معنا میکنند که بعد میگویند تناقضی نیست. میگویند چرا میگویی تناقض است؟! این هم شاهدی از خود کلام رضی است که وقتی فضا به این صورت است ایشان نمیگویند تناقض را به اینکه متواتر نیستند دفع کنیم. نه، جواب میدهند که تناقض نیست و هر دو را میپذیرند.

شاگرد : به نظرم شاهد خوبی نیست. به این خاطر که مبنای ایشان بر دو نیست بلکه این است که هر جا که به لحاظ نحوی نتواند قرائتی را توجیه کند میگوید لانسلم. میگوید اینجا

قابلیت توجیه دارد لذا از آن استفاده نمی‌کند. یعنی به‌خودی‌خود شاهد نمی‌شود تا بگوییم برای او تواتر مهم بوده.

استاد: من که نگفتم تواتر برای او مهم بوده. من گفتم وقتی رضی می‌گوید لانسلم، به این صورت معنا می‌کنند که لانسلم التواتر در تک‌تک قرائات هفت گانه. یعنی از حرف او عمومیت سلب را می‌فهمند. و حال اینکه ایشان سلب عموم می‌کند. حرف ایشان الکل یرتفع باحد اجزائه است. آن‌ها می‌گویند الکل ارتفع بجمیع الاجزائه. لذا رضی اصلاً تواتر را قبول ندارد. عرض من به این صورت بود. لذا روی این مبناء خوب است. ایشان در فضای میرود که هر دو قرائت را می‌پذیرد و توجیه می‌کند و می‌گوید دیدی که تناقض نشد.

شاگرد: ایشان قائل به تعدد قرائات بوده و درعین‌حال تواتر را هم قبول ندارد.

استاد: من هم که همین را می‌گویم. ایشان تواتر را در جمیع قرائات قبول نداشته و تعدد را و اصل حصول تواتر در بخشی از این‌ها را قبول داشته. عرض من همین است. البته نمی‌گویم حرف من درست است. این تنها به‌عنوان شاهدی است که احتمالش هست. شما ممکن است بررسی کنید و عکس آن را بگویید. من فعلاً امروز این دو را دیدم. کشاف که برای من خیلی جالب بود. صریح می‌گوید که حضرت هر دو را خوانده‌اند. بعد می‌گویند ممکن نیست این دو یکی باشند. شاهد خوبی برای حرف ما بود.

شاگرد: رضی شرط تواتر را برای قرائات قبول داشته؟

استاد: نه، دیروز عرض کردم که ایشان برای مطلب ادبی حتی به قرائات شاذه استشهاد می‌کند. و حال آنکه حمزه و امثال آن برای قرن دوم هستند. خیلی از اصحاب قرائات شاذه ای که رضی به آن استشهاد می‌کند، بعد از سیبویه وفات کرده‌اند. یعنی او به قرائت اجتهادی کسی که بعد از سیبویه است، استشهاد می‌کند؟! نفس استشهاد بزرگان اهل ادب به قرائات، دال بر این است که این قرائات را جلو می‌برند، به‌نحوی‌که بتوانند به آن استشهاد کنند. بنابراین رضی تواتر را شرط قرآنیت و استشهاد نمی دانسته. می‌گوید لانسلم؛ قبول ندارم. ولی اصل قرآن را و ای تواتر قرآن را – حرف زرکشی- جدای از تواتر القرائات مثلا می داند، حالا کجا ایشان بیشتر توضیح داده است را باید بیشتر تفحص کنیم که لُبّ‌نظر ایشان چیست.

شاگرد: اگر روی نظر شیخ رضی مانور داده شود خوب است. یعنی ایشان اصلاً برای قرآن دانستن یک جمله، تواتر را شرط نمی‌دانسته.

استاد: ابن جزری هم همین را می‌گوید. می‌گوید اگر سند داشته باشد کافی است.

شاگرد: یعنی چون این ذهنیت را داشته اینطور حرف می‌زند. برخلاف سیدنعمت الله که اگر تواتر نداشت معلوم نمی‌شود که قرآن نیست. لذا مانور دادن روی این حرف رضی که تواتر را شرط قرآنیت نمی دانسته خوب است. همین‌جا هم که قرائت شاذه را می‌آورد شاهد آن است. مانند اقوال عرب که با تواتر به ما نرسیده است.

استاد: بله، به یک شعری استشهاد می‌کنند که اینطور است. این هم به قرائت شاذه استشهاد می‌کند و قبول می‌کند که این قرائت جلو می‌رود. نه اینکه برای خود این قاری است.

شاگرد۲: جلو می‌رود یعنی قرآن است؟

استاد: یعنی اگر اجتهاد قاری بدان آن را نمی‌آورد، چون حمزه بعد از سیبویه وفات کرده.

شاگرد۲: اجتهاد او نیست. ولی شاید پیامبر آن را نخوانده باشد.

استاد: مانعی ندارد. همین برای ما بس است که او آن را جلو ببرد و قبول داشته باشد که برای آن زمان است. اما اینکه حضرت آن را خواندند ای عرب خوانده، به مقصود او ضربه ای نمیزند.

شاگرد:...

استاد: یعنی میگوید برای انتساب و قرآنیت آن، تواتر شرط نیست و برای استفاده علمی خودمان کافی است و برای خواندن در نماز ایشان که کتاب فقهی ندارد تا ببینیم در فقه چه فرموده. چه بسا داشته باشند اما در دسترس ها نیست.

شاگرد۲: تمسک به قرائات شاذه اعم از قرآن بودن نیست؟ چون آنها میگویند که باید به کلام فصیح برسد. شاید اگر به قرن دوم برسد میتوانیم به آن استشهاد کنیم اما اینکه قرآن باشد ای نه، میتواند قرائت صحابه ای تابعین باشد اما قرآنیتش ثابت نشود.

استاد: بله، درست است. یعنی ملازمه ای ندارند. ایشان که میگویند قرائت است ملازمه ای ندارد که منزل من عند الله باشد.

---

[1]همان ج۱ ص۲۶۵

[2]شرح الرضيّ‌على الكافية ج۱ ص۸؛ وقد تبيّنت من تأمّلي في هذا الكتاب ما يرجّح «أنّه شيعيّ» فقد حرص في تمثيله لبعض القواعد أن يبرز هذا الاعتقاد عنده ، حيث مثل لتقدّم المفعول على الفاعل عند قيام القرينة بقوله:«استخلف المرتضى المصطفى صلّى الله عليه وسلّم» ، كما مثل في باب المركبات بقوله : «كما تقول: الحسين رضي الله عنه ثالث الاثنين عشر» ، وهذه عبارات ناطقة بالتشيّع.

[3]شرح الرضيّ‌على الكافية ج۲ ص۹۸